

تبصره - بطور کلی عاطف و معطوف در يك حكمند یعنی هرگاه ادلی صفت یا خبر یا صله یا حال باشد دومی هم همان حال را دار است و جایز است عاطف هرگاه معطوف بتواند بجای معطوف علیه بنشیند و الا جایز نیست .

جایز است عاطف بر دو معمول دو عامل مختلف مانند فی الدار زید و الحجره عمرو .
 قسم سوم تا کید - تا کید تابعی است که دلالت می کند بر استقرار متبوع در آنچه بآن نسبت داده شده مانند جائنی زید نفسه و تا کید بر دو قسم است لفظی و آن مکرر شدن لفظ اول است مانند جائنی زید زید و قام زید زید جائنی جائنی زید - قام قم زید و این تکرار در حروف هم جایز است مانند ان اب (الف و نون مشدد) زیداً قائم و معنوی که بآن بالفاظ معین آورده می شود و آن الفاظ نفسه (ضم سین) عینه برای مفرد - ثنیه - جمع باختلاف صیغه و ضمیر آورده می شود مانند جائنی زید نفسه و الزیدان انفسهما یا انفسهما و الیهنات انفسهن

و همین طور عینها و اعینها و عینهما و اعینهن و کلا و کلنا برای ثنیه است مخصوصا مانند قم الرجالن کلاهما و قامت المرانان کلناهما و کل و اجمع (بفتح میم و سکون عین) و اکتع و ابتع و ابصع برای غیر ثنیه اند باختلاف ضمیر در تمام آن ها مانند اشتریت العبد کله و جائنی القوم کلهم و اشتریت الجاریه کله و جائت النساء کلهن و باختلاف الصیغه در باقیها مانند اشتریت العبد کله اجمع و اکتع و ابتع و ابصع و جائنی القوم کلهم اجمعون اکتعون ابتعون ابصعون و اشتریت الجاریه کلها جمعا کتعا - بتعا - بصعا و قامت النساء کلهن اجمع (بضم جیم و فتح میم و سکون عین) کتعت تبصع بضم بهمان اعراب و هرگاه ضمیر متصل بنفس و عین تا کید شود واجب است تا کیدش بضمیر مرفوع منفصل مانند ضربت ابک نفسک و در موقعی که تا کید بکل و اجمع آورده میشود باید برای آن اجزاء و ابعاض باشد مثلا گفته میشود اشتریت العبد کله و گفته نمیشود اکرمت العبد کله

ایضاح - اکتع (بفتح همزه و سکون کاف و فتح تاء و سکون عین) و اخواتش همه اتباع برای اجمع هستند و بدون اجمع دارای معنی نخواهند بود و مقدم داشتن آنها بر اجمع جایز نیست .

قسم چهارم بدل - بدل تابعی است که هر چه بمتبوعش نسبت داده میشود باو هم نسبت داده میشود و مقصود از آن نسبت خود بدل است نه متبوعش .

اقسام بدل چهار است - ۱- بدل کلّ از کلّ مانند جائنی زید اخوك ۲ - بدل بعض از کلّ مانند ضربت زیداً رأسه ۳ - بدل اشتغال مانند سلب (فعل مجهول) زید ثوبه (بضم باء) و اعجبنی عمر و علمه (بضم میم) ۴ - بدل غلط مانند جائنی زید جعفر و رأیت رجلاً حماراً و اگر نکره بدل برای معرفه آورده شود برای او صفتی ذکر میشود مانند قول تعالی بالنّاصیه ناصیه کاذبه و این قاعده در عکس این موضوع واجب نیست مگر اینکه متجانس باشند .

پنجم - عطف بیان و آن تابعی است غیر صفت که واضح میکند متبوعش را مانند قام ابو حفص عمر و قام عبدالله عمر .

مبنی - اسم مبنی اسمی است که مرکب با غیر خودش نشده باشد مانند الفباء تاء تا آخر و مانند احد و انسان و ثلاثه مثلاً و مانند لفظ زید بتنهائی که در این صورت زید بالفعل مبنی بسکون است ولی بالقوه معرب است یعنی اگر چه در حال تنهائی مبنی است لیکن وقتی با غیر خودش مرکب شد معرب است و آنچه به مبنی الاصل شباهت داشته باشد یعنی در دلالت بر معنا محتاج بقربینه باشد مانند اسماء اشاره مثل من (بفتح میم و سکون نون) و هولاء نیز مبنی است یا آنکه کمتر از سه حرف یا متضمن معنی خروف باشد مانند هذا و از احد عشر تا تسعه عشر و این قسم هر گز معرب نمیشود .

رتال جامع علوم انسانی

حکم مبنی آن است که آخرش باختلاف عوامل تغییر نمیکنند و حرکاتش ضم و فتح و کسر و سکون است .

مبنیات بر هشت نوعند - مضمورات - اسماء اشارات - موصولات - اسماء افعال اصوات - مرکبات - کنایات و بعضی از حروف .

نوع اول مضمورات - ضمیر اسمی است که وضع شده برای اینکه دلالت کند بر متکلم ، مخاطب ، یا غایب که ذکر آن مقدم شده باشد از حیث لفظ یا معنی یا حکم و آن بر دو قسم است متصل و منفصل .